

The Issue of Iran's National Identity in the Course of History

Abdolrahman Hasanifar*

Majid Abbaszadeh Marzbali**

Abstract

The study of Iran's national identity in the process of historical transformation can be the basis for discussing its content "evolution". What is seen today in the debate over national identity is that the dispute over these territories is based on the dichotomies that have formed; The duality of Iran and Islam, the duality of Islam and the West, etc. It is important to see national identity according to the logic of evolution. In this way, the Iran's national identity from different historical stages, has absorbed and accompanied components, and this has led to the formation of the established identity of Iranians throughout its history. Although there are still many epistemological challenges and obstacles in the world of thought in the area of theory, despite the practical mixes in reality. This article tries to answer the question, what is the issue of Iran's national identity through its historical stages? In this research, using descriptive-analytical method and historical sociological approach, the above-mentioned question is answered in a content manner. The hypothesis of the article is that the Iran's national identity, through the ancient, Islamic and modern historical stages, has absorbed and accompanied elements that have strengthened

* Assistant Perofessor of Political History, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, hassanifar@yahoo.com

** Ph.D in political science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, (Corresponding Author) m.a.marzbali@gmail.com

Date received: 24/10/2020, Date of acceptance: 23/05/2021

Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

both the cumulative and process aspects of this identity and how to survive and reproduce it is located.

Keywords: Iran's National Identity, Three Layered Identity, Historical Process, Ancient Iran, Islamic Iran, Contemporary Iran, Modernity.

مسئله هویت ملی ایران در گذر تاریخ

عبدالرحمن حسینی فر*

مجید عباسزاده مرزبالی**

چکیده

بررسی هویت ملی ایران در فرایند تحول تاریخی می‌تواند مبنای بحث «تطور» محتوایی آن باشد. دعویایی که امروز در مباحث هویت ملی مشاهده می‌شود به واسطه دوگانه‌های شکل گرفته در این حوزه است؛ دوگانه ایران و اسلام، دوگانه اسلام و غرب، و غیره. آنچه اهمیت دارد دیده شدن هویت ملی براساس منطق تطور است، به این صورت که هویت ملی ایران از مراحل مختلف تاریخی مؤلفه‌هایی را جذب و همراه خود کرده است و این باعث شکل‌گیری هویت مستقر ایرانیان در طول تاریخ خود شده است، هرچند در دوره مدرن با وجود امتزاج‌های عملی، در واقعیت اما در عالم نظر، هنوز چالش‌ها و موانع معرفتی زیادی وجود دارد. مقاله حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که مسئله هویت ملی ایران در بستر مراحل تاریخی‌اش چگونه قابل توضیح است؟ در این پژوهش، با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی به گونه‌ای محتوایی به سؤال مذکور پاسخ داده می‌شود. فرضیه مقاله این است که هویت ملی ایران با طی کردن مراحل تاریخی باستانی، اسلامی، و مدرن عناصری را جذب و همراه خود کرده است که هم جنبه انباشتی و فرایندی این هویت تقویت شده و هم نحوه بقا و بازتولید آن مورد توجه قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی ایران، هویت سه‌لایه‌ای، فرایند تاریخی، ایران باستان، ایران اسلامی، ایران معاصر، تجدد/ مدرنیته.

* استادیار تاریخ سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،

hassanifar@yahoo.com

** دکترای علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

m.a.marzbali@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۲

۱. مقدمه

«هویت ملی» به دلیل گستردگی اش نسبت به دیگر هویت‌های جمعی از اهمیت خاصی برخوردار است. این حوزه از هویت نقش مهمی در ایجاد هم‌بستگی ملی و شکل‌گیری روح جمعی و ایجاد واحدی به‌نام مردم یا ملت و کمک به ثبات و تعادل جامعه دارد و در صورت تضعیف آن، امنیت کشورها و دولت‌ها و حتی موجودیت مردم در خطر می‌افتد. این مسئله انجام پژوهش پیرامون هویت ملی را ضروری و حائز اهمیت می‌کند. هویت ملی امروز ایران هویتی با ریشه تاریخی درازدامن و طولانی است. موضوع هویت در قالب دو تقسیم‌بندی قابل بررسی است:

۱.۱ تقسیم‌بندی اول

یک نگاه و رویکرد بر ویژگی ذات‌گرایانه و سخت و صلب هویت نظر دارد و نگاه دیگر بر شناور و سیال بودن آن تأکید دارد که با گذر زمان می‌تواند با انعطافی که دارد در عین توجه به اصول مبنایی اما متناسب با زمان خود را سازمان‌دهی و سامان‌دهی کند. نگاه ذات‌گرایانه کم‌تر بر تغییر و تحول و انعطاف تمرکز دارد و اما نگاه تطوری بر سیالیت اشاره دارد. دعوی بین این دو نگاه، جدای از بحث تاریخی آن، منشأ چالش‌های جدید در جامعه ایرانی نیز است. مثلاً نسبت سنت با تجدد و مدرنیته و میزان حضور میراث در زندگی جدید از جمله این چالش‌هاست.

۲.۱ تقسیم‌بندی دوم

یک نگاه معتقد است که هویت ملی در ایران پدیده‌ای متأخر و متأثر از ظهور دولت‌های ملی در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم است و نگاه دیگر بر این باور است که به دلیل قدمت تاریخی گسترده کشور ایران، می‌توان نشانه‌هایی از وجود هویت ملی را در ایران باستان جست‌وجو کرد. دیدگاه اخیر معتقد است که مفهوم ملت به‌عنوان شالوده شکل‌گیری هویت ملی قرن‌ها قبل در کشور ایران وجود داشته است و این تمدن از ابتدا بر یک آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را براساس این خودآگاهی ذهنی شکل داده است (قاسمی و ابراهیم‌آبادی ۱۳۹۰: ۱۱۶-۱۱۷).

با رجوع به تاریخ، سه حوزه تأثیرگذار در مورد هویت ملی ایران قابل مشاهده است: تاریخ باستان، تاریخ دوران اسلامی، و تاریخ دوران مدرن. خودآگاهی و وقوف به مؤلفه‌های هر دوران می‌تواند برای بحث هویت ملی مفید و قابل استفاده باشد. در این دوران سه‌گانه، ویژگی‌هایی وجود دارد که از منظر هویتی قابل توجه‌اند. آنچه امروزه در بحث‌های هویت مشاهده می‌شود، دعوی این قلمروها بر اساس دوگانه‌هایی ذات‌گرایانه است که شکل گرفته است: دوگانه ایران و اسلام، دوگانه اسلام و غرب، و غیره. این مقاله بر این نکته تأکید دارد که سه حوزه قلمرویی هویت منشأ هویت ملی ایران به صورت شناور و سیال و درهم‌تنیده شده‌اند. این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است که اگر هویت را ذات‌گرایانه و صلب و سخت تلقی کنیم، دیگر نمی‌توان انعطاف و تعامل را در آن دید. هم‌چنین، اگر ویژگی متأخر بودن به آن داده شود، جنبه‌های مثبت تاریخی و میراثی در آن دیده نخواهد شد.

به‌طور کلی، منابعی که به بحث هویت ملی ایران پرداخته‌اند عموماً در تقسیم‌بندی فوق‌الذکر قرار می‌گیرند. آنتونی اسمیت (Anthony Smith)، از صاحب‌نظران مبحث هویت ملی، از وجود ملت‌های تاریخی از جمله ملت ایران در عهد باستان سخن می‌گوید. به اعتقاد وی، هویت فرهنگی ایرانیان و استمرار آن به نحو بارزی در دوره ساسانیان وجود داشته است و این تداوم، با وجود گسست در حکومت ملی آنان، در دوره اسلامی هم به چشم می‌خورد و در دوره معاصر شکل جدیدی می‌یابد (اسمیت ۱۳۸۳: ۱۴۰-۱۵۳؛ Smith 2000: 44-47). اریک هابزباوم (Eric Hobsbawm)، از دیگر صاحب‌نظران مبحث هویت ملی، نیز با وجود تأکید بر این نکته، که هویت ملی را دولت‌ها ایجاد کرده و برای آن قبالت تاریخی تدارک می‌بینند (از جمله ساسانیان)، می‌گوید کشورهای ایران، مصر، چین، و ... دارای موجودیت سیاسی به‌نسبه دائمی و قدیمی بوده‌اند، چنان‌که اگر در اروپا واقع می‌شدند، آن‌ها را به‌عنوان ملل تاریخی می‌شناختند (اسمیت ۱۳۸۳: ۱۲۶-۱۲۹؛ گودرزی ۱۳۸۷: ۸۰). در میان پژوهش‌گران ایرانی نیز می‌توان از افرادی چون احمد اشرف (۱۳۹۵)، حمید احمدی (۱۳۸۲، ۱۳۹۰)، حسین بشیریه (۱۳۸۳ الف و ب)، رضا شعبانی (۱۳۸۶)، فرهنگ رجایی (۱۳۸۶)، پیروز مجتهدزاده (۱۳۸۷)، و ... نام برد که نگاهی تاریخی به هویت ایرانی دارند و این مقوله را در سیر تحول تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهند.

حمید احمدی معتقد است که کشور ایران، برخلاف کشورهای تازه‌تأسیس اروپایی که از قرن پانزدهم به بعد پیدا شدند، از قرن‌ها پیش دارای موجودیت و انسجام سیاسی، مرزها،

تاریخ، فرهنگ و هویت خاص خود، و نهاد دولت بوده است و هسته مرکزی آن، که ایران کنونی را تشکیل می‌دهد، همیشه پابرجا باقی ماند (احمدی ۱۳۹۰: ۱۳۴). احمد اشرف ادعا دارد در میان ساکنان ایران، از دیرباز نوعی هویت ملی نزدیک به مفهوم مدرن آن یا آگاهی تاریخی، فرهنگی، و سرزمینی از ایران وجود داشته است. این آگاهی ملی از دوره ایران باستان به دوره اسلامی انتقال یافت و رشد و بالندگی پیدا کرد و با درهم آمیختن با باورهای دینی اسلام به تدریج به دوره مدرن منتقل شد (اشرف ۱۳۹۵: ۲۲۳).

دیگرانی هم هستند که معتقدند با وجود ادعا بر وجود هویت ملی در ایران، هنوز مبانی نظری آن در کشور روشن نشده است و نمی‌توان تعریف و تحلیلی از این هویت و ارکان شکل‌دهنده آن ارائه کرد که بخش قابل توجهی از صاحب نظران بر روی آن اتفاق نظر داشته باشند (لقمان‌نیا و خامسان ۱۳۸۹: ۱۵۸-۱۵۹). بر این اساس، در میان پژوهش‌گران ایرانی مبحث هویت ملی ایران، برخی بر بُعد ایران باستان تأکید بیش‌تری دارند (مسکوب ۱۳۷۳)، برخی اسلام و تشیع را رکن اصلی هویت ملی ایران می‌دانند (نجفی ۱۳۸۷)، برخی بر تلفیق دو عنصر ایرانی و اسلامی به عنوان عوامل اساسی این هویت تأکید دارند (احمدی ۱۳۸۳؛ احمدی ۱۳۸۴)، و در نهایت نیز عده‌ای ایران باستان، اسلام، و مدرنیته را به عنوان لایه‌های اصلی هویت ملی ایران در نظر می‌گیرند (بشیریه ۱۳۸۳ الف و ب؛ رجایی ۱۳۸۶). از این میان، مقاله حاضر با دیدگاه آخر هم‌نظر است.

مقاله بر این باور است که سه دوره تاریخی باستانی، اسلامی، و مدرن بسترهایی هستند که هویت ملی ایران در بطن آن‌ها تکوین یافته و هرکدام با غلظت‌های متفاوت در تعریف ایرانیان از چه کسی بودن خویش در عرصه ملی تأثیر اساسی برجای گذاشته‌اند. در واقع، ادعای این پژوهش آن است که از آن‌جا که هویت ملی در ایران همانند هویت ملی دیگر جوامع حالتی ترکیبی و انباشتی داشته و از مراحل مختلف تاریخی عناصری را جذب و همراه خود کرده است، می‌توان چنین بیان کرد که هویت مذکور تشخیصی است که در سیر تحول تاریخی و در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی چند هزار ساله کشور ایران تجلی پیدا کرده است و بر این اساس، تنها به دوره تاریخی خاصی مربوط و محدود نمی‌شود. در واقع، هویت ملی امری ایستا و ثابت نیست و همواره در حال تحول و شدن است و این موضوع شامل هویت ملی در ایران نیز می‌شود. اما با وجود این، از دیدگاه این پژوهش، نقش و تأثیر ادوار باستانی و اسلامی و عناصر آن‌ها در شکل‌دهی به هویت مذکور مهم‌تر و اساسی‌تر است.

نوآوری این مقاله تلاشی است که ممکن است در بررسی مصادیق و موضوعات تاریخی برای بحث میزان انطباق با «موقعیت» داشته باشد. «میزان و نحوه انطباق دغدغه و نیاز با موقعیت» بحثی مهم است که در قلمرو هویت نیز خود را به‌طور جدی نشان می‌دهد و یک نتیجه آن این است که می‌تواند مباحث مربوط به هویت را پویا و زنده نگه دارد. شاید مسئله مهم این مقاله در مواجهه عملی با مدرنیته و ناتوانی در انطباق معرفتی با میراث تاریخی از یک‌طرف و وجود نظرهای دوگانه‌گرایی، که نفعی برای هویت ملی ایران ندارد، از طرف دیگر باشد. تلاش در جهت واکاوی مؤلفه‌های هویت‌بخش در سیر تاریخ با تمرکز روی دوران جدید می‌تواند کمک فراوانی در بازشناسی خویش‌شن ایرانیان کند.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و براساس مطالعه کتاب‌خانه‌ای انجام گرفته است.

۳. پیشینه پژوهش

درباره پیشینه پژوهش حاضر در این جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

حسین گودرزی (۱۳۸۷) در بخش ابتدایی کتاب *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران، با تأکید بر دوره صفویه* اشاره‌ای کوتاه به سیر تاریخی تکوین این هویت از دوره باستان تا پیش از صفویه دارد. بنابراین، این کتاب از جامعیت لازم در خصوص موضوع مقاله حاضر برخوردار نیست.

حمید احمدی (۱۳۸۲) در مقاله «هویت ایرانی در گستره تاریخ» با جست‌وجو در میان آثار کهن و کلاسیک مورخان و جغرافی‌دانان و دانشمندان غربی، یونانی، رومی، عربی، و ایرانی به اثبات وجود هویت ملی در کشور ایران از دوره باستان تا امروز می‌پردازد، اما به چگونگی شکل‌گیری هویت ملی ایران در سیر تحول تاریخی نمی‌پردازد.

موسی نجفی (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان *تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان در قالب تاریخ تحولات و اندیشه و با تکیه بر نظریه ذات و پیرامون* به بحث درباره چگونگی شکل‌گیری هویت ملی در ایران می‌پردازد. وی تشیع را به‌عنوان ذات و اصلی‌ترین عنصر ریشه‌ای هویت ملی ایرانیان در نظر می‌گیرد که در کنار آن، سایر عناصر هویتی یعنی زبان،

جغرافیا، و نژاد معنا و مفهوم می‌یابند. به‌طور کلی، در دیدگاه نجفی، ابعاد مختلف هویت ملی ایران در ارتباط با تحولات تاریخی تشیع و در بستر انقلاب اسلامی مورد توجه قرار گرفته‌اند و به مدرنیته توجهی نمی‌شود.

افشار کبیری (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران» تاریخ شکل‌گیری این هویت را به شش دوره تاریخی ایران باستان، ورود اسلام به ایران تا صفویه، از صفویه تا پیش از مشروطه، مقطع مشروطه، دوران پهلوی، و مقطع انقلاب اسلامی و بعد از آن تقسیم‌بندی کرده و عناصر مقوم هویت ملی و بحران‌های آن را به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهد. بر این اساس، این مقاله تقسیم‌بندی پژوهش حاضر از تطور هویت ملی در ایران را نداشته و مستندات تاریخی چندانی ارائه نمی‌دهد.

فرشید دیلمقانی و محمدعلی قاسمی ترکی (۱۳۹۷) در مقاله «جایگاه هویت ملی در ایران، نگاهی به تطور تاریخی، الگوها، و سیاست‌های هویت ملی» به بررسی سیر تحولات هویت ایرانی در دوره‌های ایران باستان، ورود اسلام به ایران تا صفویه، مشروطه، و پهلوی اول پرداخته و به این نتیجه دست می‌یابند که هویت ملی در ایران پدیده‌ای مدرن است که به‌ویژه از دوره مشروطه پدیدار شد. تفاوت این مقاله با پژوهش حاضر در این است که اولاً تقسیم‌بندی تاریخی و جامعیت آن را ندارد و ثانیاً معتقد به وجود هویت ملی ایرانی در دوران پیشامدرن نیست.

هم‌چنین، می‌توان به کتاب *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی* نوشته احمد اشرف (۱۳۹۵) اشاره کرد که در آن، تحول تاریخی هویت ایرانی از دوران باستان تا قرن بیستم مورد بررسی قرار گرفته است، اما تفاوت اساسی این کتاب با پژوهش حاضر در این است که معتقد به وجود هویت ملی به مفهوم مدرن آن در ایران پیشامدرن نیست و پیدایش آن را در کشور از عصر قاجار و دوره مشروطه در نظر می‌گیرد. روی هم‌رفته، با وجود فراهم آمدن آثاری در زمینه موضوع مقاله حاضر باید گفت این پژوهش با آن‌ها در زمینه‌ها و مواردی متفاوت است.

۴. چهارچوب مفهومی و نظری

۱.۴ چستی هویت ملی

مفهوم هویت عبارت از مجموعه خصوصیات و مشخصات فردی و اجتماعی و احساسات و اندیشه‌های مربوط به آن‌هاست (خدایی و مبارکی ۱۳۸۷: ۱۲۱). این مفهوم در سطوح فردی

و جمعی به صورت هویت فردی و هویت جمعی قابل رؤیت است که هویت ملی عالی ترین و مهم ترین نوع هویت جمعی است (حاجیانی ۱۳۷۹: ۱۹۶-۱۹۷؛ Woodward 2000). هویت ملی پیرامون مفهوم ملت شکل گرفته است. ملت به گروهی از انسانها گفته می شود که دارای سرزمین خاص، فرهنگ، و زبان مشترک و تاریخ خود هستند و از نهاد سیاسی دولت و شناسایی بین المللی نیز برخوردارند (احمدی ۱۳۹۰: ۸۰). هر ملتی که از دیرباز در سرزمینی مشخص استقرار یافته است، طی تاریخ خود، دارای مجموعه ای از علایق و ویژگی های منحصر به فرد شده که موجب تشخیص یافتن آن از ملت های دیگر شده است. این ویژگی ها مجموعاً هویت ملی را می سازند (ربانی ۱۳۸۱: ۸۸).

در تعریف مفهوم هویت ملی باید میان «هویت ملی جامعه» و «هویت ملی اعضای جامعه» تفکیک صورت گیرد؛ هویت ملی جامعه به معنای مجموعه ای از نشانه ها، مبانی، و آثار مادی، زیستی، فرهنگی، و اندیشگی است که موجب تفاوت جوامع و ملت ها از یکدیگر می شود و مقصود از هویت ملی اعضای جامعه نیز آگاهی و احساس تعلق خاطر افراد جامعه نسبت به اجتماع ملی و عناصر شکل دهنده آن از جمله تاریخ مشترک، دین مشترک، فرهنگ مشترک، و ... است. عناصر هویت ملی موارد ارزش مندی هستند که افراد جامعه نسبت به آنها افتخار کرده و خود را به وسیله آنان از دیگران بازمی شناسند.

درباب هویت ملی، چند دیدگاه کلی وجود دارد:

۱. دیدگاه ملت گرایانه ذات گرا که هویت های ملی را پدیده هایی ثابت و ذاتی می انگارد که ملت ها دارای آنها هستند؛
۲. دیدگاه مدرن که معتقد به نبودن ملت ها و ظهور ملت و ناسیونالیسم متأثر از انقلاب فرانسه است؛
۳. دیدگاه پست مدرن که هویت ها را همواره ناخالص، مرکب، ناتمام، سیال، گذرا، و در حال بازسازی می داند؛
۴. دیدگاه تاریخی نگر که گسست بنیادین هویت ملی ملت ها با هویت گذشته شان را نمی پذیرد و معتقد است که ملت های مدرن بر پایه هویت فرهنگی جمعی نمود یافته اند و این که از مهم ترین اشکال هویت فرهنگی جمعی ریشه قومی ملت هاست (بیگدلو ۱۳۹۳؛ اوزکریمی ۱۳۸۳؛ Woodward 2000).

درباره چگونگی تکوین هویت ملی جوامع با دو دسته کلی مواجه هستیم:

۱. هویت‌های ملی‌ای که در دوره مدرن ایجاد شده و متأثر از ظهور دولت‌های ملی و اندیشه‌های ناسیونالیستی در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم هستند. «ناسیونالیسم به مثابه مجموعه نمادها و عقایدی است که احساس تعلق به اجتماع سیاسی واحدی را به وجود می‌آورد و وفاداری اکثریت مردم را متوجه یک دولت-ملت می‌کند» (بیگدلو ۱۳۹۳: ۹۶). اکثر کشورهای کنونی جهان از چنین هویت ملی‌ای برخوردارند.

۲. هویت‌های ملی‌ای که قرن‌ها قبل از پیدایش دولت‌های ملی در اروپا شکل گرفته و در فراخنای تاریخ توانسته‌اند پایداری، پویایی، و موجودیت خویش را حفظ کرده و تداوم بخشند. «هویت ملی در جوامع قدیمی و کهن واقعیتهای مصنوعی و خلق‌الساعه نیست، بلکه حاصل تحولات تاریخی چندین قرنی است که با گذار از مراحل مختلف به شکل فعلی رسیده است» (مرتضایی فریزه‌ندی و ادیسی ۱۳۹۳: ۷۶). کشورهایی مانند ایران، چین، مصر، یونان، و ... دارای چنین هویت ملی‌ای هستند. به طور کلی، از آن‌جاکه هویت ملی عامل مهمی در ایجاد هم‌بستگی اجتماعی و استواری ارکان جامعه است، هیچ ملت و جامعه‌ای بی‌نیاز از داشتن آن نیست.

نکته کلیدی از منظر پژوهش حاضر این است که هویت ملی پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه در سیر تحول تاریخی جوامع، عناصر جدیدی به آن افزوده می‌شود و البته جدای از تاریخ و توان خود آن‌ها نیست. هویت ملی به‌ویژه در جوامع دارای تاریخ طولانی همواره بر اثر عوامل مختلف در معرض تحول و دگرگونی قرار داشته است. هویت ملی امری سیال، چندپاره، ناتمام، و متغیر است و بنابراین، همواره از نو ساخته می‌شود. در واقع، هویت‌های قدیمی بر پایه منابع جدید است که از نو ساخته می‌شوند. سیال‌بودن هویت ملی باعث می‌شود تا با تغییر شرایط زمانی و وقوع وقایع مهم تاریخی دچار تغییر و تحول شده و در نتیجه تضعیف یا تقویت شود. بر این اساس، در فرایندهای تاریخی، منابع گوناگون هویتی بر روی یک‌دیگر متراکم می‌شوند و در نتیجه، هویت ملی جامعه جنبه‌ای ترکیبی پیدا می‌کند. به طور کلی، از آن‌جاکه هر حالی مبتنی بر گذشته است و هر آینده‌ای هم ترکیبی از گذشته و حال است، گسست کامل از هویت گذشته امکان‌پذیر نبوده و خصلت آمیزشی و ترکیبی اجتناب‌ناپذیر است. البته بیان این مطالب به معنای فقدان عناصر ثابت تاریخی در هویت ملی نیست، بلکه مطالب اشاره به این نکته دارد که از آن‌جاکه جوامع انسانی از یک سو در برخورد و تعامل دائم با شرایط و تغییرات محیط طبیعی و از سوی دیگر در برخورد و ارتباط مستمر با جوامع و اندیشه‌های دیگرند، هویت ملی آن‌ها نیز در معرض

تغییرات و تحولات لابد منه قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، هویت ملی مقوله‌ای است که در سیر حوادث و وقایع پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود، و معانی گوناگون پیدا می‌کند (اشرف ۱۳۹۵؛ اسمیت ۱۳۸۳؛ بشیریه ۱۳۸۳؛ ب؛ زهیری ۱۳۸۹).

۲.۴. ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی و مسئله هویت ملی

در میان ره‌یافت‌ها و الگوهای نظری که از سوی پژوهش‌گران مختلف برای مطالعه و بررسی هویت ملی ایران به کار گرفته شدند، ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی برای شناخت و بررسی دقیق و مطلوب این هویت از قابلیت منطقی‌تری برخوردار است.

ظهور جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان روش پژوهش و معرفت علمی به میانه‌های قرن بیستم و پیدایش نسل جدیدی از جامعه‌شناسان تاریخی مانند برینگتون مور، تدا اسکاچپول، چارلز تیلی، و ... بازمی‌گردد که با اعتراض به دیدگاه‌های ساختارگرایانه و روش‌های تعمیم‌گرایی برخاسته از نظریه‌های کلان جهان‌شمول رایج در اروپا و آمریکای شمالی بر لزوم کاربست تحلیل تاریخی، توجه به ویژگی‌های زمانی و مکانی، و نقش کارگزار انسانی تأکید گذاشتند (احمدی ۱۳۹۰: ۲۵-۲۶؛ نوری ۱۳۹۴: ۶۱-۶۲).

بینش جامعه‌شناسی تاریخی بر این باور است که قوانین علوم اجتماعی کلی‌اند و نمی‌توانند بر شرایط خاص یک دوره تاریخی حاکم باشند. به‌باور این رویکرد، همان‌طور که ساختارهای اجتماعی متفاوت وجود دارد، اصول تغییرات تاریخی گوناگونی نیز وجود دارد (نوری ۱۳۹۴: ۸۴). تاریخ و واقعیت‌های هر جامعه موقعیت‌ها، تحولات، و قانون‌مندی‌های خاص همان جامعه را می‌آفریند (احمدی ۱۳۹۰: ۲۶). بنابراین، تجزیه و تحلیل مسائل یک جامعه بیش از هر چیز باید تاریخی و مبتنی بر مطالعه منابع و اسناد بومی و جمع‌آوری داده‌های دقیق باشد. «ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی بر آن است که با تکیه بر واقعیت‌های فرهنگی، جغرافیایی، و زمانی به بررسی و تحلیل چگونگی تحول جامعه دست یابد» (Kent 2000: 1195). از دیدگاه این الگوی نظری، هرچند پدیده‌های اجتماعی در طول زمان دچار دگرگونی می‌شوند، اما این مسئله به‌دلیل ماهیت پویای پدیده‌ها خللی در استمرار آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

برطبق بینش جامعه‌شناسی تاریخی، یکی از راه‌های فهم درست جامعه یا پدیده‌های متناسب به آن از طریق عناصر پدیده‌ها و روی‌دادهای تاریخی میسر است. از آن‌جاکه ته‌مانده و بقایای وقایع تاریخی در جوامع معاصر وجود دارد، نگاه تاریخی به پدیده‌های اجتماعی

محقق را برای فهم بهتر آن پدیده‌ها، که تا به امروز در طی فرایند تاریخی جامعه استمرار یافته‌اند، یاری خواهد کرد و محقق نمی‌تواند خود را از این بخش مهم از شناخت اجتماعی کنار بکشد (احمدی ۱۳۹۰: ۳۱-۳۴؛ میرسندهی ۱۳۹۰: ۱۷-۲۵).

ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی در زمینه هویت ملی تلاش دارد تا آن را در بستر تاریخی و اجتماعی جوامع و با تکیه بر بنیادهای هستی‌شناسانه پایدار مبتنی بر داده‌ها و یافته‌های تاریخی موردبررسی قرار دهد. تفاوت‌های عمیق تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی میان جوامع حکایت از آن دارد که سخن‌گفتن از هویت ملی در هر کشوری نیازمند مطالعه عمیق و گسترده در مبانی هویتی آن جامعه است. تأکید اساسی نگرش جامعه‌شناسی تاریخی به هویت ملی در کشورهای پُرقدمت آن است که این جوامع در مقایسه با جوامع دیگر به لحاظ کهن بودن میراث سیاسی و تداوم تاریخی و فرهنگی خود به‌عنوان یک چهارچوب سرزمینی دارای ویژگی‌های تاریخی خاصی هستند که آن‌ها را از سایر موارد متمایز می‌سازد و از این رو می‌بایست هویت ملی این جوامع و چگونگی شکل‌گیری و ارکان آن را در چهارچوب بستر اجتماعی و زمان و مکان و ویژگی‌های خاص خود موردتحلیل و بررسی قرار داد و از به‌کارگیری در بستر نظریه‌های غیربومی جهت بررسی آن خودداری کرد (احمدی ۱۳۹۰؛ گودرزی ۱۳۸۷).

بر این اساس، پژوهش حاضر تکوین هویت ملی ایران را براساس پویایی‌ها و تحولات تاریخی کشور ایران موردبررسی قرار می‌دهد. تفاوت‌های عمیق تاریخی، سیاسی، اجتماعی، و ... میان ایران و کشورهای مدرن و نوظهور حکایت از آن دارد که مطالعه هویت ملی ایران نیازمند مطالعه عمیق در تاریخ این کشور است. در واقع، کسب شناخت واقعی و صحیح از هویت ملی ایران تنها از خلال توجه به ادوار مختلف تاریخی از دوره باستان تا دوره معاصر و تحولات صورت‌گرفته در این ادوار قابل حصول است.

۵. هویت ملی ایران و ادوار تاریخی متفاوت (باستان، اسلامی، و معاصر یا مدرن)

به‌طور کلی، به‌دلیل قدمت تاریخی گسترده ایران می‌توان نشانه‌هایی از وجود ملت و هویت ملی را در دوره باستان، دوره اسلام، و دوره مدرن جست‌وجو کرد. در ادامه، چگونگی تطور هویت ملی ایران در بستر سه دوره تاریخی موردبررسی قرار می‌گیرد.

۱.۵ دوره باستان

مورخان تاریخ ایران را به دو دوره کلی پیش از اسلام (ایران باستان) و پس از اسلام تقسیم می‌کنند. مادها اقوامی بودند که در دوره ایران باستان به نوعی نخستین حکومت آریایی را در ایران بنیاد نهادند و خاندان‌های پادشاهی بعدی، که در این دوره بر این سرزمین حکومت کردند، عبارت از هخامنشیان، سلوکیان (غیرایرانی)، اشکانیان، و ساسانیان هستند. در دوره باستان،

بن‌مایه هویت ایرانی با مشخص شدن آداب و رسوم مشخص و متمایز و قرارگرفتن ایران در برابر توران، یونان، و روم با دین، فرهنگ، و حکومت مشخص تشخیص یافت و به نام هویت باستانی و اسطوره‌ای ایرانی مشخص شد. در این مقطع، بدون توجه به افسانه، دودمان‌های مادیان، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، و ساسانیان حاکمیت داشتند که در نهایت آنچه از این دودمان‌ها به ارث رسید، پیوستگی و تداوم فرهنگی متمایز و احساس هویت ملی در نزد جامعه ایران بود (کبیری ۱۳۸۹: ۷۵-۷۷).

هویت ملی ایران قبل از هرچیز با مفهوم ایران مقارنت پیدا می‌کند. نام ایران خاستگاه قومی دارد و معرف قوم معروف به آریایی‌هاست که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد وارد فلات ایران و در آن ساکن شدند. در دوره هخامنشی و ساسانی، سرزمین ایران به ترتیب به پرشیا و ایران‌شهر شهرت داشته است. واژه ایران از دوره ساسانی رواج یافت و پس از اسلام نیز به طور گسترده استفاده می‌شد. مفهوم ایران در دوره‌های تاریخی تأثیر مهمی در قوام‌بخشی به حیات جمعی، انسجام جغرافیایی، و تمرکز سیاسی سرزمین ایران داشته است (حافظ‌نیا ۱۳۹۳: ۹-۱۲؛ شعبانی ۱۳۹۲: ۱۳-۱۳۱۸؛ قالیباف و پوینده ۱۳۹۰: ۲۰).

به‌طور کلی، دستاورد مادها در چیره‌ساختن عنصر ایرانی بر منطقه خاورمیانه، رهبری شورش علیه آشور، و گسترش مرزهای قلمرو ایرانی نقش به‌سزایی در شکل‌گیری بستر هویت ایرانی و بنیادهای آن داشت. مادها با تشکیل پادشاهی ماد شناساننده هویت ایرانی به مردمان منطقه بودند. اما، با وجود این، این هخامنشیان بودند که در جان و کالبد هویت ایرانی روحی تازه دمیده و آن را به عنصری پایدار در دنیای باستان تبدیل کردند (میرزایی ۱۳۹۸: ۱۶۲). بر این اساس، با پیدایش یک احساس هویتی سرزمینی در ایران عصر هخامنشی مواجه هستیم (مجتهدزاده ۱۳۸۷: ۱۲۵؛ میرزایی ۱۳۹۸: ۱۷۱-۱۷۲). به اعتقاد بسیاری از مورخان، تدبیری که در این دوره اتخاذ شد موجب ایجاد یک پارچگی ملی و تقویت احساس هم‌هویتی و هم‌سرنوشتی بین اقوام و گروه‌های مختلف تحت عنوان واحد

هویت ایرانی شد. در عصر هخامنشیان، آنچه هویت ایرانی خوانده می‌شود زاده شد. می‌توان گفت که ایران به‌عنوان یک جامعه یگانه و واجد هویت متمایز در دوره هخامنشیان پا به عرصه وجود نهاد. آنان نخستین صورت‌بندی شناخته‌شده از نژاد ایرانی (آریایی)، زبان ایرانی (پارسی)، خط ایرانی (پارسی باستان)، دین ایرانی (اهورامزدا و آیین زرتشتی)، و فرهنگ ایرانی را به‌دست دادند. نخستین اتحاد میان مردمان فلات ایران در تمام سطوح سیاسی، اقتصادی، نظامی، و فرهنگی در این دوران پدید آمد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی ۱۳۹۰: ۱۱۹، ۱۲۱).

هخامنشیان با خدماتی که در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی، و ... ارائه کردند هویتی ایرانی را به‌وجود آوردند که در دوره‌های بعدی استمرار و رشد یافت. «در این دوران، به‌مانند دوره مدرن، حکومت مفهومی سیاسی و جغرافیایی پیدا کرده بود. گسترش و قوام‌گرفتن این سلسله حکومتی گسترش احساس هویتی ویژه را در ایران عصر هخامنشی یاری داد که کم‌وبیش تا دوره ساسانی وجود داشته است» (مجتهدزاده ۱۳۸۷: ۱۲۵). به‌طور کلی، آنچه در دوران هخامنشی پایه‌گذاری شد، مبنای اساسی در بافت هویتی ایران شد و به‌عنوان شاخص برجسته وحدت ملی در طول تاریخ نمودار شد، به‌نحوی که هر حکومتی که پس از آن در ایران به‌قدرت رسید، برای بقای خویش و تداوم وحدت و هم‌بستگی ملی در درون سرزمین ایران ناچار به در نظر گرفتن رویه‌های آن حکومت شد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی ۱۳۹۰: ۱۲۲؛ میرزایی ۱۳۹۸: ۱۷۲-۱۷۳)؛ همان‌طور که اشکانیان حدود یک قرن بعد از هخامنشیان با تأکید بر مؤلفه‌های هویت ملی ایران به حکومت سلوکیان خاتمه بخشیده و با پیروی از آداب و حکومت‌داری هخامنشیان حدود چهارصد سال بر ایران حکومت کردند (قاسمی و ابراهیم‌آبادی ۱۳۹۰: ۱۲۲).

با ظهور اشکانیان، حرکت گسترده‌ای در جهت اعاده وحدت و هویت متزلزل‌شده ایران در نتیجه پیروزی‌های اسکندر و جانشینان او آغاز شد. اشکانیان وحدت و هویت ایران را، که در نتیجه فتوحات اسکندر و جانشینانش سخت به‌مخاطره افتاده بود، پاس داشتند (تاجیک ۱۳۸۴: ۱۳۳). در دوره اشکانیان، مظاهر هویت و فرهنگ ایرانی مربوط به دوران گذشته ادامه پیدا کرد، به‌طوری که «بر روی سکه‌های آنان، نقش رستم کمان‌به‌دست که در برابر آتشگاه ایستاده و در کنار آتشگاه پرچم ملی ایران یا علم کاوه آهنگر حک شده است» (هوار ۱۳۶۳: ۱۱۱) و دین زرتشت و آیین‌های مهرپرستی و ... نیز وجود داشتند (فرای ۱۳۸۰: ۳۷۰-۳۷۳). نکته دیگر این‌که، اشکانیان از شرق ایران برخاستند که خود مهد

داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی (مانند گیو و گودرز و بیژن و فرهاد و ...) بود. به همین دلیل، است که بسیاری معتقدند اشکانیان حماسه ملی را بنا نهادند و سپس، ساسانیان آن را نگاشتند. از میان داستان‌هایی که در ادبیات فاسی برجای مانده منظومه حماسی ویس و رامین اصلی پارتی دارد. هم‌چنین، از پهلوانان، امیران، و جنگ‌جویان دوره اشکانی نیز یادگارهایی در خاطر ایرانیان برجای ماندند و در داستان‌های قدیم راه یافتند و هیئت پهلوانی و حماسی یافتند (خلعتبری و لطف‌آبادی ۱۳۹۳: ۷۲).

اشکانیان هم‌چنین درباره اختلاط دو فرهنگ یونانی و ایرانی، که تلاش نظام‌مند به منظور یونانی ساختن فرهنگ ایران در جریان بود، موفق شدند فرهنگ و هویت ایرانی را در بستر تازه‌ای عاری از ارزش‌های تحمیلی خارجی بیندازند (تاجیک ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۴). با تثبیت حکومت اشکانیان، وابستگی به یونانیان به گونه‌ای محسوس کاهش یافت و به تدریج نشانه‌های آیین و فرهنگ ایرانی جای‌گزین فرهنگ یونانی‌مآبی شد (گیرشمن ۱۳۷۹: ۳۴۷؛ کریمی ۱۳۹۹). نکته دیگر این‌که، در دوره اشکانیان بود که واژه ایران در مورد نام این سرزمین کاربرد عمومی پیدا کرد (شهبازی ۱۳۹۵؛ نیولی ۱۳۹۵) که همین موضوع به تقویت هویت ملی در کشور کمک کرده بود. بعد از اشکانیان، نوبت به سلسله ساسانیان رسید تا قدمی در راه تحکیم و تثبیت هویت ملی ایران بردارد.

پادشاهان ساسانی به یاری موبدان زرتشتی، از اقوام هم‌خوان ایرانی، دولتی واحد با نظام سیاسی - دینی مشترک و واحد و جغرافیای مشترک پدید آوردند (اشرف ۱۳۷۲). دوران ساسانی دوران پیشرفت‌های خیره‌کننده در مفاهیم ملیت و هویت ملی بود. با پیدایش عنوان سیاسی ایران‌شهر، در میانه این دوران، ایرانیان برای نامیدن سرزمین ایران مفهوم سرزمین سیاسی یا کشور را پدید آوردند (مجتهدزاده ۱۳۸۷: ۱۷۵). مفهوم ایران در این دوره از اشکال مذهبی و جغرافیایی به سطح یک مفهوم ناظر بر هویت ملی تغییر یافته و نام کشور ایران با مذهب رسمی و مرزهای شناخته‌شده آن در ادبیات سیاسی فرهنگی و اجتماعی آن روزگار نمود کامل و آشکار داشته است. به علاوه، ساسانیان با احساس نیاز و آگاهی از ضرورت ملت‌سازی به تشکیل ملت ایران به عنوان یک ملت واحد با ساختار سیاسی و نظام اسطوره‌ای (افسانه‌های آفرینش نخستین انسان و نخستین پادشاه و سده‌های اساطیری پیش‌دادی، کیانی، و پیدایش ایران) پرداختند (گودرزی ۱۳۸۷: ۳۶؛ اشرف ۱۳۷۲).

هویت ایرانی عصر ساسانی، که در عین حال هم‌بستگی و هم‌پیمانی در قبال آینده‌ای نامطمئن و تأیید وفاداری به گذشته بود، به عنوان احساس تعلق به یک مجموعه انسانی نیروی

گردهمایی را فراهم می‌کرد که از تمامی واقعیت‌های عینی فراتر می‌رفت، تاجایی که زمینه اصلی اراده آگاه خواست به زندگی کردن با یک‌دیگر را پدید آورد (نورایی ۱۳۹۴: ۱۱۴). به‌طور کلی، در این دوره، هویت ایرانی با آیین زرتشت، پیدایش عنوان جغرافیای سیاسی ایران‌شهر، فلسفه حکمران عادل، هنر و معماری، زبان پارسی پهلوی، و آداب و رسوم سنتی، که تاروپود فرهنگ ایرانی بودند، شکل گرفت (اشرف ۱۳۷۲). در جریان این تحولات، انفکاک میان خودی و غیرخودی ایجاد شد و «ایر» به معنی خودی و «انیر» به معنی غیرخودی و بیگانه قرار گرفت (مقدس جعفری و دیگران ۱۳۸۷: ۱۰۶) یا ایران در برابر توران شکل گرفت که در *شاهنامه* فردوسی هم آمده است. به‌طور کلی، کاربرد مفهوم ایران در دوره ساسانیان، بیش از آن که یک شکل نتیجه‌گیری شده از کلمه آریا باشد و دلالت بر مفهومی نژادی داشته باشد، تأکید بیش‌تر بر برنامه‌های سیاسی - تبلیغی زرتشتی و مفهومی مربوط به سرزمین ایران بوده است (شهبازی ۱۳۹۵؛ نیولی ۱۳۹۵). بعد از این تحولات، مرزهای سیاسی هویت ایرانی معین شد و تا وقتی که نظم سیاسی دچار آشفتگی نشده بود، ایرانیان خود را متعلق به این واحد سیاسی پنداشته و نوعی وفاق سیاسی و اجتماعی را به‌نمایش می‌گذاشتند (زهیری ۱۳۷۹: ۱۹۴).

نکته اساسی در این جا این است که ساسانیان به یاری رویکرد ایرانی‌گری خود و نیز مذهب سیاسی شده و انحصارجوی زرتشتی سعی در تثبیت هویت ملی ایران داشتند که این مسئله در نهایت نتیجه مطلوبی در پی نداشته است. رویکرد کلی حکومت ساسانی حاکمیت مطلق آیین زرتشت بود و با هر دین دیگر و هرگونه اصلاح دینی مخالفت می‌کرد.

برخلاف هخامنشیان و اشکانیان، دولت ساسانی با رسمی کردن مذهب زرتشت محدودیت خاصی را از نظر عقیدتی و فرهنگی بر اقشار و گروه‌های مختلف تحت‌قلمرو سرزمین خود برقرار ساخت که این اقدامات موجبات رشد نارضایتی‌ها و جنبش‌های اعتراضی مذهبی و اجتماعی‌ای چون قیام مانویان و مزدکیان و تزلزل هویت ملی ایرانیان شد (الهی‌منش ۱۳۸۶: ۸۴-۸۵).

هم‌چنین، به تضعیف پایه‌های حکومت ساسانی کمک کرد. در نهایت نیز این سلسله در سال ۳۱ ق و در نتیجه حمله اعراب مسلمان به ایران سقوط کرد و سرزمین ایران تا چندین قرن جزو قلمرو خلافت اسلامی شد (نصری ۱۳۸۷: ۳۶).

به‌طور کلی، حمله اعراب به ایران و شکست ساسانیان و برآمدن اسلام در این کشور پایه‌های هم‌بسته هویت ایرانی را سست کرد و یک‌پارچگی آن را به هم ریخت

(کبیری ۱۳۸۹: ۷۷)، تا این که به تدریج فرهنگ‌های ایرانی و عربی با یکدیگر تلفیق شدند و در نتیجه آن، «فرهنگ جدیدی به وجود آمد که به مدت سیزده- چهارده قرن به هویت ملی ایرانیان جهت داد» (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۹۸).

بنابراین، هویت ملی ایرانی، که در قلمرو وسیع سیاسی جغرافیایی شکل گرفت، ملهم از زبان، نژاد، اقوام، فرهنگ (آداب و رسوم و آیین‌ها)، تاریخ مشترک، و دین بود.

۲.۵ دوره اسلامی

مطمئنناً، ورود اسلام به ایران یکی از مهم‌ترین روی‌دادهای تاریخی- فرهنگی قابل تأمل در تاریخ ایران است. با این اتفاق و پذیرش تدریجی و عمومی اسلام از سوی ایرانیان، دوره ایران باستان با همه فرازونشیب‌هایش به پایان رسید و تکاپو و تلاش نوین ایرانیان با سامان‌دهی هویت جمعی جدید در ابعاد مختلف دینی، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی آغاز شد؛ تکاپوی جدیدی که بر پایه داشته‌های پیشین و تلفیق آن‌ها با مبانی اسلامی صورت گرفت (گودرزی ۱۳۸۷: ۸۱). ورود اسلام به ایران به هیچ‌روی مبین یک گسیخت کامل نبود و اسلام در ایران زمینه بسیار مناسب و غنی برای باروری و رشد پیدا کرد و ایرانیان نیز با توجه به گذشته فرهنگی خود به سرعت با اصول و اسلام آشنا و به سمت آن جلب شدند (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۹۸). دین جدید دگرگونی‌های ژرفی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی این سرزمین به بار آورد و بعد از استقرار، مهر و نشان خود را به‌طور عمیقی در تاریخ فلات ایران نقش کرد (کبیری ۱۳۸۹: ۷۸).

از همان آغاز فتح اعراب، دسته‌ای از مردم ایران به میل و رغبت کیش باستانی خود را رها کرده و به دین اسلام گرویدند. دسته دیگر با منظور داشتن امتیازاتی که فاتحان از آن‌ها نصیب می‌گرفتند به طمع جاه و آسایش دین اسلام را پذیرفتند و جمعی دیگر نیز در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس به اجبار و برای حفظ جان و مال خود مسلمان شدند، ولی هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانستند دستورات دینی‌ای را که چندین قرن در ایران رواج داشت و در افکار و عواطفشان اثر بخشیده بود به یک‌باره فراموش کنند (تاجیک ۱۳۸۴: ۱۳۹). اما به‌هر حال ایرانیان مسلمان شدند و ایرانی نیز باقی ماندند؛ یعنی با حفظ هویت خودشان به‌اسلام درآمدند (مسکوب ۱۳۷۳: ۴۲). در واقع، ایرانیان اسلام را راهی برای حل مشکلات جامعه طبقاتی در عصر ساسانی تلقی و از این رو فرهنگ ایران باستان و اسلام را باهم ترکیب کرده (توحیدفام ۱۳۸۵: ۵۶) و در نتیجه، یک هویت ترکیبی ایجاد کردند.

پس از ورود اسلام به ایران و با گذشت زمان، دین زرتشت موقعیت قبلی‌اش را از دست داد و اکثریت مردم ایران به آیین اسلام گرویدند (رجایی ۱۳۷۳: ۶۹؛ رجایی ۱۳۸۶: ۱۰۹). پذیرش اسلام در ایران را می‌بایست در همین زمینه و به دلیل سازگاری اسلام با وجود گرایش و عقاید دینی پُرسابقه در ایران (حاجیان ۱۳۸۸: ۲۶۸)، درکنار جاذبه تعالیم اسلام هم چون [برابری و برادری]، امید به رهایی از ستم، تفسیرهای دینی موبدان، و تبعیض طبقاتی و ... دانست (نصری ۱۳۸۷: ۲۶).

پس از سقوط ساسانیان، رابطه ملت ایران با یک نظام سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی بریده شد و در نظام سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی دیگری افتاد (مسکوب ۱۳۷۳: ۱۷). از این مقطع به بعد، حکومت (خلافت) اسلامی جای حکومت ایرانی را گرفت و طی سه قرن دین اسلام جای‌گزين دین زرتشتی شد. ایران‌شهر یا قلمرو پادشاهی فروریخت و کشور ایران حدود نه قرن، یعنی تا روی کار آمدن صفویان، از وحدت سیاسی و ملی محروم ماند (الهی منش ۱۳۸۶: ۷۹). با وجود این، هویت ملی ایران از جهت فکری و فرهنگی با استمرار دیگر عناصر هویتی تداوم یافت و کشور ایران به‌عنوان یک مفهوم هم‌چنان زنده ماند (کاویانی‌راد ۱۳۸۴: ۹۶؛ گودرزی ۱۳۸۷: ۱۳۱). فعالیت ایرانیان با دستگاه خلافت بنی‌عباس در قرن دوم و در قرون بعد ظهور حکومت‌های محلی توسط ایرانیان درکنار خلافت عباسی از تکاپوهای آن‌ها جهت حفظ هویت به اصطلاح ملی خود به حساب می‌آید. به‌طور کلی، در دوران فترت بعد از حمله اعراب به ایران، چند چیز برجای ماند و به تداوم هویت ایرانی مدد رساند:

۱. ملیت ایرانی که هویت تاریخی خاصی برای ایرانیان معین می‌کرد؛
۲. سرزمین ایران که درحکم میانه جهان تداوم پیدا کرده بود؛
۳. اسطوره‌های آفرینش انسان و پیدایش اقوام ایرانی که با درهم‌آمیزی با افسانه‌های اسلامی پایدار ماندند؛

۴. زبان فارسی دری به‌عنوان حامل و نگهبان هویت ایرانی (اشرف ۱۳۹۵: ۸۱).
در دوران پس از فروپاشی ساسانیان و در نبود یک دولت ایرانی مشخص و فراگیر، جامعه نمادین ملت در پرتو مفهوم ایران‌زمین تشکیل شد. این مفهوم، که صورت اصلاح‌شده ایران‌شهر بود، مدار و محور جامعه فرضی شد که [تقریباً] همه ایرانیان به آن احساس وابستگی می‌کردند. ایران‌زمین آن‌چنان قدرت‌مند بود که حتی کوچ‌زیان غیرایرانی ترک و مغول را، که بعدها بر سرزمین ایران چیره شدند، وادار می‌کرد تا خود را با آن پیوند

دهند. از این منظر، می‌توان گفت ایران‌زمین به‌عنوان حلقه پیوند و اشتراک ایرانیان، در گذار تاریخ، ایران باستان را به ایران دوره اسلامی پیوند داد (کاویانی‌راد ۱۳۸۹: ۱۲۲-۱۲۳).

با سلطه‌یافتن خلافت اموی و عباسی بر ایران، هویت ملی ایران با بحران مواجه شد. از یک‌سو، ایران استقلال سیاسی خود را به‌مدت چندین قرن از دست داد و از سوی دیگر، با ایرانیان به‌عنوان شهروندان درجه دو رفتار می‌شد (کبیری ۱۳۸۹)، به‌طوری‌که می‌توان از این مقطع به‌عنوان دوران تحقیر و چپاول ایرانیان توسط دستگاه خلافت یاد کرد که این موضوع ایرانیان را به‌سمت مقاومت و تأکید بر وجوه ایرانی هویت خود سوق داد و سلسله‌های محلی ایرانی هم‌چون صفاریان، سامانیان، و آل‌بویه برای اولین بار پس از تصرف ایران به‌دست اعراب مسلمان درمقابل دستگاه خلافت قد علم کردند (نصری ۱۳۸۷: ۴۱).

نکته‌ای که می‌بایست به آن توجه داشت این است که باوجود تحقیر ایرانیان به‌دست امویان و عباسیان آنان توانستند نفوذ خود را در مناسبات قدرت به‌نوعی حفظ کرده و با تأثیرات فرهنگی و اداری در امویان و عباسیان، خلافت اسلامی را به فرمان‌روایی سلطنتی تبدیل کنند (استوار ۱۳۹۴: ۵۹۹؛ نصری ۱۳۸۷: ۴۲-۴۳).

حکومت‌های ایرانی‌تبار بعد از اسلام در رونق دوباره فرهنگ ایرانی و زبان فارسی نقش مهمی ایفا کردند. «در دوران این سلسله‌ها بود که تاریخ ملی ایران دوباره زنده و بنیان فرهنگی ایرانی دوباره تأیید شد» (اشرف ۱۳۹۵: ۱۰۱). ایرانیان در این دوران عمدتاً بر ویژگی‌های فرهنگی خود تأکید کرده و مؤلفه‌ها و رسوم ایرانی را درمقابل هجمه تحقیرآمیز اعراب گرامی داشته و برجسته کردند (نصری ۱۳۸۷: ۴۱). علاوه‌براین، در مقطع زمانی قرن دوم هجری تا قرن پنجم هجری شاهد پیدایش جنبش‌های ایرانی در سرزمین ایران هستیم که حفظ و بازسازی فرهنگ و هویت ایرانی و زندگی مستقل کشور و اصلاح دینی را جزو اهداف خود قرار داده بودند. قیام‌های ابومسلم خراسانی، به‌آفرید، سنباد مجوس، بابک، و ... ازجمله مهم‌ترین آنهاست. از این قیام‌ها تحت عنوان جنبش‌های شعوبیه یاد می‌شود که از عناصر گوناگون میراث فرهنگی ایران باستان الهام می‌گرفتند و در جنبه‌های مختلف زندگی ایرانیان بروز کردند. در این جنبش‌ها، ایرانیان میان اسلام و پذیرش سلطه خلفای عرب تفاوت می‌گذاشتند و خواهان حفظ و احیای عناصر هویت ملی ایران براساس دو پایه ایران و اسلام بودند (اشرف ۱۳۹۵: ۸۴-۹۰؛ گودرزی ۱۳۸۷: ۳۶، ۱۳۰، ۱۳۷؛ مجتهدزاده و عسگری ۱۳۸۹).

اما موج هویت‌خواهی ایرانی توسط سلسله‌های حکومتی ایرانی تبار و جنبش‌های ایرانی به‌زودی گرفتار طوفان سیاسی تازه‌ای شد که از بخش‌های خاوری فلات ایران به‌حرکت درآمد. بر این اساس، شماری از سلسله‌های جدید سنی‌مذهب و ترک‌تبار غزنویان، سلجوقیان، و خوارزمشاهیان به گسترش اقتدار خود بر خراسان پرداختند (مجتهدزاده و عسگری ۱۳۸۹: ۱۵۱). در این دوره، وزیران و دبیران ایرانی با نفوذشان در دستگاه حکومتی میراث تاریخی و فرهنگی ایرانی را بازتولید می‌کردند (اشرف ۱۳۹۵: ۱۰۷). البته، در این مقطع، مفهوم ایران شفافیت و تمایز خود را در برابر جهان اسلام از دست داده بود (همان: ۸۳).

در قرن ششم هجری و در نتیجه هجوم مغولان و تیموریان و انقراض خلافت عباسی، هرچند وابستگی ایران به مرکز خلافت جهان اسلام از بین رفت (کبیری ۱۳۸۹)، این یورش فرایند هویت‌یابی ایرانیان را با دشواری‌های اساسی مواجه کرد و کشور ایران تحت‌سیطره مغولان درآمد (نصری ۱۳۸۷: ۹۷). در اواخر دوره مغولان و تیموریان، حاکمان آنان تحت تأثیر فرهنگ، ادب، هنر، و آیین ایرانیان قرار گرفتند و در نتیجه آشنایی با ایرانیان دین اسلام را اختیار کردند. برای نمونه، «بازماندگان تیمور به ترویج تمدن ایرانی همت گماشته و آن را در شبه‌قاره هند نیز پرتوافکن ساختند» (مجتهدزاده ۱۳۸۷: ۱۹۹). بدین ترتیب، مفهوم ایران و هویت ایرانی دوباره بازسازی و تاحدودی رونق گرفت (اشرف ۱۳۹۵: ۸۳).

پس از ایلخانان و افول تیموریان، ایران بار دیگر عرصه تاخت‌وتاز ملوک‌الطوایف و جولانگاه تهاجم قبایل ترکمن شد. در این میان، آق‌قویونلوها ولایات پراکنده ایران‌زمین را دوباره گردهم آورده و به‌نوعی راه را برای تأسیس حکومت صفویه هموار کردند (همان: ۱۴۳). صفویان را می‌توان نقطه چرخشی در تاریخ ایران پس از اسلام دانست. «در دوره صفویه و با استقرار حکومت مرکزی در ایران، هویت ایرانی مجدداً احیا شد» (ربانی ۱۳۸۱: ۹۷؛ گودرزی ۱۳۸۷: ۸۴-۸۵؛ حافظ‌نیا و قلی‌زاده ۱۳۸۶). در دوره صفویه، ابتدا، به‌کوشش شاه‌اسماعیل و سپس شاهان دیگر این سلسله ایران بار دیگر به‌عنوان کشوری بزرگ و مستقل احیا شد و هویت ملی ایرانیان نیز رنگ شیعی به خود گرفت (ربانی ۱۳۸۱: ۹۷) و به‌عبارتی با مذهب شیعه آمیخته شد (اشرف ۱۳۹۵: ۸۳). حکومت صفویه با تأکید بر عناصر فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع به‌عنوان دو رکن اساسی هویت ایرانیان موجب تداوم فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام و فرهنگ مذهبی دوران ایران اسلامی شد (کبیری ۱۳۸۹: ۸۵). پیش از فراگیری و رسمیت‌یافتن تشیع در ایران عصر صفوی،

شیعیان در اقلیت بوده و بیش‌تر ساکنان ایران پیرو مذهب سنی بودند (کاویانی‌راد ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۱۱). مذهب شیعه آیینی است که بر حقانیت و پیروی از امام نخست شیعیان علی (ع) و اهل بیت پیامبر اسلام (ص) شکل گرفت و منادی رهبری نهضت عدالت‌خواهانه‌ای شد که در حکومت خلافت عربی از خود واکنش نشان داد (زهیری ۱۳۷۹: ۱۹۹).

صفویان با رسمی‌کردن مذهب شیعه توانستند هویتی تازه برای خود تعریف کنند که هر دو جنبه ایرانی و اسلامی را در خود جمع کرد (رجایی ۱۳۸۶: ۷۸). این اقدام آنان ایرانیان را در مجموعه‌ای واحد و دارای شباهت به‌عنوان پیروان یک آیین قرار داد و «از آن زمان، به‌صورت نشان ملی ایرانیان درآمد و با اندیشه‌ها و اسطوره‌های اصیل ایرانی عجین شده و از حالت یک مذهب صرف فراتر رفت» (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۹۸).

مشاهده اجمالی در باور مذهبی و شیوه زندگی اکثریت مردم ایران وزن تعالیم و الزامات تشیع را نشان می‌دهد. سوی مباحث کلامی، فقهی، و اندیشه‌های فلسفی در عرصه عینی و عملی نیز پای‌بندی به مبانی و ارزش‌های شیعی در حیات عمومی و خصوصی ایرانیان شیعه جای‌گیر شده است؛ مانند برگزاری جشن‌های عید غدیر، نیمه شعبان، و مجالس سوگواری برای امامان شیعه. این مظاهر درکنار باورهای خاص شیعیان درخصوص مقام امامت، شهادت، لطف الهی، و ... هویت ویژه‌ای به ایرانیان شیعه بخشیده است (فتح‌الهی ۱۳۹۱: ۸۹-۹۰؛ کمالی ۱۳۸۱: ۲۶-۲۷؛ نصری ۱۳۸۷: ۵۲-۵۳). علاوه‌براین، مذهب شیعه نقش مهمی در کنش‌های سیاسی و اجتماعی ایرانیان در عرصه‌های داخلی و خارجی نیز داشته است (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۱۴) که انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی از مهم‌ترین آن‌هاست.

روی هم‌رفته، اسلام را در ایران می‌توان به‌مثابه عامل مهمی در نظر گرفت که در حیات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و گرایش‌ها و سمت‌گیری‌های مردم ازجمله در عرصه هویت ملی را شکل و سازمان داده است (نصری ۱۳۸۷: ۵۳).

۳.۵ دوره معاصر (مدرن)

تاریخ دو‌یست سال اخیر ایران حکایت ورود و حضور تمدن و مظاهر فرهنگ غرب در کشور و مواجهه ایرانیان با مدرنیته و تأثیرپذیری از آن است (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۱۶، ۲۰۰).

هویت ملی ایران، که در دوره قاجار نیز عمدتاً بر محوریت تشیع شکل گرفته بود (کاویانی‌راد ۱۳۸۹: ۱۲۳)، به‌دنبال مواجهه ایرانیان با غرب و مدرنیته ترکیب جدید و متفاوتی یافت.

به‌طور کلی، طی دو قرن اخیر، مهم‌ترین موضوع سیاسی و فکری ایرانیان نوع برخورد، تعامل، و یا مبارزه با غرب بوده است و این مسئله بر جهت‌گیری، شکل‌گیری، محتوا، و نتایج دستورکار سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی کشور ایران بسیار تعیین‌کننده بود (سریع‌القلم ۱۳۸۴: ۵۵-۵۶). اگرچه پس از گذشت یکی دو قرن از تلاش در راه استقرار مدرنیته کماکان دچار یک رشته دوگانگی‌ها، نارسایی‌ها، و مشکلات فراگیر هستیم و هنوز نتوانسته‌ایم به‌صورت هماهنگ و متوازن هم مدرن باشیم، هم ایرانی (گودرزی ۱۳۸۶: ۳۰؛ میرسپاسی ۱۳۸۵: ۱۲۴)، و هم مسلمان، هم‌چنان سردرگمی و تناقض بین نظر و عمل در عرصه عمومی جامعه ایرانی به‌چشم می‌آید.

مدرنیته مترادف با مدرن‌شدن زندگی در دنیای غرب طی فرایندی تاریخی است که از قرن پانزدهم در اروپای غربی و بعدها در آمریکای شمالی پدیدار شد (ادیب‌زاده ۱۳۸۹: ۱۴). به‌دنبال تزلزل بنیان‌های جهان‌بینی و نظام سنتی قرون وسطایی در پی رواج اندیشه‌های عقلی، دگرگونی‌هایی از قرن پانزدهم میلادی به بعد در اروپا صورت گرفت که موجب پیدایش صورت‌بندی جدید سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی شد. مدرنیته نظامی از ارزش‌ها، افکار، و اندیشه‌هاست که عناصر اصلی تشکیل‌دهنده آن عبارت‌اند از: عقل، که معیار و کلید تجلیات انسان معاصر تلقی می‌شود، و انسان آزاد و رهاشده از قیدوبندهای کلیسا، که با به‌کارگیری عقل می‌تواند سرنوشت خود، جهان هستی، و طبیعت را تغییر و صورت‌بندی جدیدی با عنوان دموکراسی ارائه دهد (ازغندی ۱۳۸۵: ۶۲-۶۷؛ Eisenstadt 2001: 323-326؛ Wagner 2008: 4-8). خردگرایی، علم‌گرایی، افسون‌زدایی از طبیعت، حکومت دموکراتیک، جدایی دین از سیاست، قانون‌گرایی، گسترش آزادی‌های فردی و مدنی، انسان‌مداری، ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)، رشد اقتصاد پولی و تجاری، و ... از جمله بنیان‌های اصلی مدرنیته‌اند.

روابط پیوسته میان ایران و غرب از اوایل دوره قاجار و با پایان جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد (بهنام ۱۳۸۶: ۱۴، ۲۰). مدرنیته زمانی به‌سراغ ایران آمد که این کشور در وضعیت ضعف تمدنی و فرهنگی به‌سر می‌برد (الهی‌منش ۱۳۸۶: ۷۹؛ گودرزی ۱۳۸۶: ۲۰). جنگ‌های ایران و روس، که در اوایل دوره قاجار صورت گرفت و به شکست کامل ایران

انجامید، عقب‌ماندگی‌های ایرانیان را بر آن‌ها آشکار کرد (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۱۷). اولین حرکت اصلاح‌طلبانه جهت خروج از عقب‌ماندگی توسط نخبگانی از درون دستگاه حکومتی هم‌چون عباس‌میرزا، امیرکبیر، و ... آغاز شد. ضرورت دست‌یافتن به پیشرفت‌های علمی و فنی به‌منظور حفظ استقلال کشور باعث شد که باب مراوده بین ایران سستی و غرب متجدد برای دست‌یابی به نتایج خیره‌کننده تمدن غربی در عرصه‌های مختلف گشوده شود، اما، پس از ناکامی این نخبگان در پیش‌برد اصلاحات، موجی گسترده نیروهای اجتماعی‌ای چون روشن‌فکران، تجار، و ... را به‌منظور رهایی از استبداد و مشکلات فراگرفت (رهبری ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲، ۱۲۹؛ غنی‌نژاد ۱۳۸۶: ۱۲).

در تاریخ جدید ایران به دوره زمانی مابین آغاز آشنایی جامعه ایرانی با غرب مدرن و وقوع انقلاب مشروطه عصر بیداری گفته می‌شود. در این دوره، رویارویی ایران با مدرنیته اروپایی در مقیاسی وسیع‌تر از قبل شکل گرفت و نتیجه آن رواج و آشنایی متفکران ایرانی با اندیشه‌های مدرن غربی بود. این افراد سعی کردند اندیشه‌های مدرن را با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ایران به کار برند (میرسپاسی ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۳). اندیشه‌های جدید در این دوران به دو دسته تقسیم می‌شدند: یکی، اندیشه صرفاً غربی و دیگری، بازنگری و بازسازی اندیشه‌های قدیمی ایرانی - اسلامی برپایه معیارهای غربی (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۱۹). البته، درکنار این، واکنش در برابر غرب به‌گونه‌ای دیگر نیز ظاهر شد و آن فکر تجدید حیات اسلام بود (بهنام ۱۳۸۶: ۹۳).

به‌طور کلی، افزایش ارتباط ایران با جهان خارج به‌ویژه غرب در عصر قاجار تأثیر مهمی در آشنایی ایرانیان با مدرنیته و مؤلفه‌های اساسی آن از قبیل قانون، نظام مشروطه، آزادی، فردگرایی، عدالت و مساوات، و ... داشته و این موضوع در رواج و گسترش مبانی جدید در کشور نقش مهمی داشته است (ادیب‌زاده ۱۳۸۹: ۱۰۲). تجددطلبان این دوره فلاکت و عقب‌ماندگی ایران را عمدتاً ناشی از استبداد دانسته و چاره کار را نیز دفع استبداد و برقراری حکومت قانون و بالابردن سطح آگاهی مردم در نظر می‌گرفتند (غنی‌نژاد ۱۳۸۶: ۳۰). این افراد به این نکته پی برده بودند که تازمانی که نگاه ایرانی به جهان از گشودن درها به روی تمدن مدرن و ورود به جریان مدرنیته امتناع کند، برای احیای دوباره هویت ملی هیچ تلاش جدی‌ای نمی‌توان کرد. به‌دنبال آن، گفت‌وگویی مفید اما منقطع بین روشن‌فکران ایرانی و تمدن غربی درگرفت که به شکوفایی تفکر جدید و خلق آثار فرهنگی و هنری با گرایش مدرن در ایران انجامید (تاجیک ۱۳۸۴: ۱۶۶).

جنبش اصلاحی ایران در سطوح متفاوت آن به نوعی ابزار گسترش اندیشه‌های جدید ملت و وطن ملی محسوب می‌شد. اصلاح‌گران ایرانی در آرزوی مدرنیزه کردن ادارات و نهادهای فرسوده دولت و اقتباس تکنولوژی و ساختار سیاسی مدرن برای توسعه توانمندی ایران برای مقاومت در برابر تهاجمات غربی بودند (اشرف ۱۳۹۵: ۲۰۰). اندیشه‌های ناسیونالیسم و ترقی بعدها از سوی نخبگان، سیاستمداران، و روشن‌فکرانی چون میرزا حسین سپهسالار، میرزاملکم‌خان، و ... گسترش پیدا کرد. آنان از شکل‌گیری نهادهای سیاسی مدرن و اندیشه مدرن ناسیونالیسم مردمی به منزله پیش‌نیاز ترقی حمایت کردند. به طور کلی، هنگامی که جامعه پیشامدرن ایرانی با عنصر مدرن ناسیونالیسم روبه‌رو شد، براساس علایق موجود ملی و سرزمینی، خاطرات تاریخی، و برپایه روی دادهای تاریخی خود، در پی آفرینش یک هویت ملی ایرانی مدرن برآمد. این روشن‌فکران به منظور گذر از موقعیت فلاکت‌بار آن زمان به جست‌وجوی روحیه و شکوه ملی ایران برخاستند و با نگاهی رمانتیک به دوران طلایی پیش از اسلام می‌نگریستند. در این زمان، این باور پیدا شد که تاریخ ایران از دوره بسیار کهن تا دوره آنان دارای تداوم بوده است. آنان آرمان‌های اصلی استقلال، وحدت، پیشرفت، و رونق ملت ایران را از راه فداکاری میهن‌پرستانه تحقق‌پذیر می‌دانستند. موضوع رایج این آثار نفرت از فتح ایران به دست اعراب و مقایسه اوضاع تأسفبار کشور با گذشته باشکوه پیش از اسلام از یک سو و سنجیدن آن با ملت‌های توسعه‌یافته غرب از سوی دیگر است (اشرف ۱۳۹۵: ۱۹۶-۲۰۴؛ شیرازی ۱۳۹۵). در مورد انگیزه و شخصیت روشن‌فکران و روحانیون اصلاح‌گرا بحث‌ها و گفت‌وگوهای زیادی شده است که این متن به آن وارد نشده است.

نکته دیگر این‌که، پیدایش آموزش مدرن و مطبوعات و نیز چاپ کتاب‌های روشن‌فکران ایرانی و ترجمه کتاب‌های اندیشمندان اروپایی نیز کمک بسیار مهمی به گسترش اندیشه‌های سیاسی مدرن ملت و ناسیونالیسم در دوره قاجار کرده بود (اشرف ۱۳۹۵: ۲۰۲). به طور کلی، اندیشه‌های جدید زمینه‌ساز فکری جنبش و انقلاب مشروطه شدند. «اندیشه‌های جدید در این مقطع بنیان مشروعیت نظم سیاسی و اجتماعی زمانه را زیر سؤال بردند» (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۲۲).

تأسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی مشروطه طرح تازه‌ای برای ایجاد نهادهای سیاسی، اداری، و حقوقی جدید در کشور ریخت (ادیب‌زاده ۱۳۸۹: ۸۱). مشروطه‌طلبان خواهان دولتی بودند که بتواند نظم، امنیت، برابری، عدالت، بوروکراسی،

آموزش مدرن، و ... را از طریق اختیاراتی که قانون اساسی در اختیار آن قرار می‌دهد برقرار سازد، نه دولتی که بر تصمیمات یک شخص (پادشاه) بنا شده است (رهبری ۱۳۸۷: ۳۸۰). اگر در دهه‌های اول آشنایی ایرانیان با مدرنیته ابعاد تکنولوژیکی آن هم‌چون سلاح‌های جنگی پیشرفته، ماشین دودی فرنگی، دوربین عکاسی، و ... برای آنان بیش‌تر جلوه‌گری می‌کرد، در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه ابعادی دیگر از مدرنیته یعنی قانون، آزادی‌های مدنی، دموکراسی، پارلمان، مطبوعات، و ... ذهن گروه‌هایی از جامعه ایران به‌ویژه نخبگان و روشن‌فکران را به خود مشغول کرد که تا دهه‌های پس از آن نیز استمرار یافت (گودرزی ۱۳۸۶: ۲۳-۲۴). انقلاب مشروطه را می‌توان آغاز گسست واقعی میان سنت و مدرنیته و ستیز و رویارویی مستقیم نیروهای وابسته به این دو جریان دانست (رهبری ۱۳۸۷: ۱۲۹). این تعارض بین سنت و مدرنیته تا به امروز نیز ادامه دارد (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۴۰).

اندیشه‌های جنبش مشروطه دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: ایجاد یک دولت-ملت مدرن [و مقید به قانون اساسی] به‌منظور توسعه منابع کشور و حفظ استقلال آن در برابر قدرت‌های خارجی و تشکیل یک ملت با تبدیل مردم از رعایا به شهروندان از طریق مشارکت بیش‌تر در زندگی سیاسی. بر مبنای این اصول بود که جنبش مشروطیت به یک جنبش میهن‌پرستانه و ناسیونالیستی تبدیل شد (اشرف ۱۳۹۵: ۲۰۵) که به‌طور کلی گسترش و تعمیق هویت ملی ایران را مدنظر داشته است (احمدی ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۶).

مشروطیت و مشروطه‌خواهی محل تلاقی عناصر هویت ملی ایران با بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های مدرن و جدید شد (زهیری ۱۳۸۹: ۱۰۵). ایرانیان در جنبش مشروطه درکنار تکیه و تأکید بر آیین و فرهنگ قدیمی خود با مفاهیم مدرن و اروپایی ملت و ملیت آشنا شدند و از حیات ملت در برابر استبداد دفاع می‌کردند. مدرنیته و مشروطیت پیام‌آورنده ایده‌های جدید اروپایی چون ناسیونالیسم، حکومت ملت‌پایه، دموکراسی، عقلانیت، انسان‌مداری، آزادی‌های مدنی، و ... بودند. این دگرگونی بزرگ در شکل‌گیری هویت ترکیبی جدید در نزد ایرانیان تأثیر اساسی داشت.

در این دوره، عنصر دین تحت تأثیر اندیشه مشروطه‌خواهی موردبازنگری قرار گرفت و بدین ترتیب، علما و روشن‌فکران مشروطه‌خواه در جست‌وجوی مفاهیم جدید سیاسی به تفسیر همان مفهوم قدیمی هویت ایرانی دست زدند و کوشیدند تا با استفاده از مفاهیم ملهم از اندیشه سیاسی غرب از قبیل «شهروندان آزاد ایرانی» و «حق حاکمیت ملت»، «آزادی»،

«برابری»، «عدالت»، و غیره تحولی اساسی در هویت جمعی ایرانیان پدید آورند (الهی‌منش ۱۳۸۶: ۷۹-۸۰). در این دوره، جامعه ایرانی با برخورداری از میراث دیرپا و فرهنگی خود به عصر ملت‌سازی قرن نوزدهم پای گذاشت. اندیشه‌های جدید غربی با انطباق و بازسازی مفهوم از پیش موجود هویت ایرانی اهمیت تازه‌ای کسب کردند و ذخایر غنی هویت ایرانی را تقویت کردند (اشرف ۱۳۹۵: ۱۹۵-۱۹۶).

آن‌گونه‌که وقایع تاریخی پس از انقلاب مشروطه نشان می‌دهد، قانون‌خواهی در ایران به یک حکومت پایدار، منظم، و منسجم منتهی نشد و تجربه دموکراتیک عصر مشروطه با شکست روبه‌رو شد. همین مسئله موجب شد تا راه برای آزمون اقتدارگرایانه در ایران باز شود. بر این اساس، روی کارآمدن رضاشاه را باید به معنای ورود به مدرنیته از بالا و با زور تلقی کرد (غنی‌نژاد ۱۳۸۶: ۱۶، ۵۳؛ نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۲۲) که همان مدرنیزاسیون است. به‌طور کلی، زمانی که کشور ایران در سال‌های پس از انقلاب مشروطه درگیر هرج‌ومرج و نابه‌سامانی بود، بسیاری از ایرانیان به ضرورت روی کارآمدن دولتی مقتدر به‌منظور مقابله با هرج‌ومرج و ناامنی و پیش‌برد امور در کشور پی بردند و از آن استقبال کردند (رهبری ۱۳۸۷: ۳۸۱-۳۸۲). با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هرج‌ومرج سیاسی به تدریج پایان گرفت و قدرت سیاسی به حکومت مرکزی بازگردانده شد، اما این اتفاق به‌بهای کناره‌نهادن روزافزون دستاوردهای قانون اساسی و حکومت قانون تحقق یافت (غنی‌نژاد ۱۳۸۶: ۱۶، ۳۷-۳۸).

در عصر سلطنت رضاشاه، مسئله هویت ملی به‌مثابه یک پروژه سیاسی مورد توجه وی و دولت مردانش قرار گرفت. حکومت پهلوی اول برای ایجاد هویت ملی جدید به ارائه ایدئولوژی هم‌گونی پرداخت تا جای‌گزین علایق دینی و قومی تاریخی شود. عناصر و ابزار موردنیاز برای ایجاد این اتحاد نیز تاریخ و فرهنگ ملی ایران باستان بود (حافظ‌نیا ۱۳۹۳: ۱۱۷؛ زهیری ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۶). این حکومت با تمرکزگرایی شدید و کاهش حوزه نفوذ و اختیارات خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی و ایجاد تقابل بین لایه‌های ایرانی و اسلامی هویت ملی و تلاش در جهت به‌حاشیه‌راندن گفتمان دینی و تاریخ بعد از اسلام در صدد برآمد تا بُعد دینی و اسلامی تاریخ هویت ملی را به‌محاق برده و آن را از بافت هویتی جامعه ایران محو سازد تا وحدت ملی را از طریق سیاست یک‌سان‌سازی تقویت و تحکیم کند (قاسمی و ابراهیم‌آبادی ۱۳۹۰: ۱۲۹؛ شیرازی ۱۳۹۵: ۶۷۲-۶۹۴).

به‌طور کلی، اندیشه‌های ناسیونالیسم مردمی و لیبرال، که تا قبل از روی کارآمدن رضاشاه روبه شکوفایی گذاشته بودند، در دوره وی به شکل ناسیونالیسم رسمی مورد حمایت دولت

درآمدند (اشرف ۱۳۹۵: ۱۹۷). در این دوره، مبنای بسیاری از اقدامات، اصلاحات، و نوسازی فرهنگی بر محور ناسیونالیسم باستان‌گرا قرار گرفته بود (کاویانی‌راد ۱۳۸۹: ۱۳۲). باستان‌گرایی به مفهوم توجه به نمادهای مادی (آثار تاریخی) و معنوی (باورها) دوران باستان است که یادگاری از گذشته‌های شکوهمند سرزمین ایران را به‌نمایش می‌گذارد. «باستان‌گرایی پهلوی در پی آن بود تا با نگره‌داری و بازسازی سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی ایران، سامان جدیدی در اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی بازتولید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوینی بر پایه سنت‌های کهن بنا کند» (کاویانی‌راد ۱۳۸۹: ۱۳۲؛ شیرازی ۱۳۹۵: ۶۷۲-۶۹۸). رضاشاه در کنار تأکید بر تاریخ ایران باستان به «ظواهر» تمدن غرب یا مدرنیته و نه «باطن» آن نیز دل‌بستگی زیادی داشت و درصدد ترویج و گسترش آن‌ها در کشور بوده است (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۱۹۰-۱۹۱).

محمدرضاشاه نیز در دوران سلطنتش الگوی راه‌بردی خود در زمینه هویت ملی را بر مبنای سیاست‌های پدرش رضاشاه استوار کرده بود. در این دوره، کوشش فراوانی صورت گرفت تا هویت ملی ایران آمیزه‌ای از گذشته پادشاهی ایرانی و نوعی شبه‌مدرنیسم مبتنی بر ارزش‌های غربی باشد (زهیری ۱۳۸۹: ۱۰۶، ۱۳۸-۱۳۹). نکته اساسی در این‌جا آن است که محمدرضاشاه نیز عنصر اسلام را به‌عنوان یکی از ابعاد هویت ملی ایران نادیده می‌گرفت.

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، جامعه ایرانی در معرض یک برنامه نوسازی آمرانه و دولتی متکی به درآمدهای سرشار نفتی [و حمایت‌های آمریکا] قرار می‌گیرد که در نتیجه آن، روابط اقتصادی، نهادهای اجتماعی، و قالب‌های فرهنگی کشور از آن متأثر می‌شود. درباره برنامه‌های نوسازی محمدرضاشاه باید گفت این برنامه‌ها همانند دوره رضاشاه شامل تحول و نوسازی در ساختار سیاسی نمی‌شود و در نتیجه از مدرنیته فرهنگی و سیاسی خبری نبوده است، بلکه برعکس، به واسطه فرایندهای نوسازی، دولت استبدادی از اقتداری ساختاری‌تر و قوی‌تری برخوردار شده بود (بهنام ۱۳۸۶: ۶۵؛ میرسپاسی ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۳۸). بنابراین، نمی‌توان انتقال مؤسسات تمدنی به ایران در دوره پهلوی دوم را مترادف با مدرنیته تلقی کرد (ازغندی ۱۳۸۵: ۶۷) و آنچه در ارتباط با مدرنیته در دوره مذکور صورت پذیرفت، تنها توجه به وجه ظاهری و ابزاری مدرنیته بود. نکته مهم در این‌جا آن است که «این درست است که مشروطیت در رسالت خود در مواردی از جمله ایجاد و تثبیت حکومت قانونی و دموکراتیک شکست خورد، اما در برخی موارد نیز پیروز شد» (مجتهدزاده ۱۳۸۷: ۲۵۰)، به طوری که در جانداختن برخی از مؤلفه‌های مدرنیته از جمله معنا

و فواید حکومت قانون و دموکراسی، عدالت، احترام به حقوق و آزادی‌های انسانی و مدنی، و ... در میان گروه‌هایی از جامعه موفق بود.

به‌طور کلی، سیاست‌های هویتی حکومت محمدرضاشاه در کنار سرکوب‌گری‌ها، ناکارآمدی‌ها، و نیز وابستگی‌اش به غرب به‌ویژه آمریکا موجبات فروپاشی آن در سال ۱۳۵۷ و گسترش گفتمان اسلام سیاسی و شیعی در کشور را فراهم کرد. اسلام‌گرایان توانستند ذهن ایرانیان را متوجه این ادعا کنند که گفتمان انقلابی آن‌ها تنها پاسخ مطلوب به وضعیت پیچیده کشور از جمله بحران هویت ملی بود.

پس از فروپاشی رژیم محمدرضاشاه، در عمل، اسلام‌گرایان و نیروهای وفادار قدرت سیاسی را در اختیار گرفتند و نظام سیاسی اسلامی مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه بر کشور حاکم شد (رجایی ۱۳۸۶: ۱۳۳). با استقرار دولت جمهوری اسلامی در ایران، فصل جدیدی از مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی- هویتی، و ... در کشور آغاز شد. در این دوره، شاهد استقرار نظم هویتی جدیدی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و شیعی هستیم. این ارزش‌ها بنیان گفتمان هویتی هستند که در واکنش به فرایند تضعیف بُعد اسلامی هویت ملی در عصر پهلوی پدیدار شدند و هدفش آن بود تا مبانی هم‌بستگی ملی در کشور را با ارائه تعریفی اسلامی- شیعی از هویت ملی ایران بنا کند. دولت جمهوری اسلامی نظام شاهنشاهی و مدرنیته را دگرهویتی خود تعریف کرد و با تقویت و بازگشت به هویت اسلامی در پی ایجاد تحول در ساختار هویت ملی ایران برآمد (بشیریه ۱۳۸۳ الف: ۸۰۱؛ تاجیک ۱۳۸۴: ۱۸۷، ۱۸۸؛ سیدامامی ۱۳۹۱: ۱۸۸-۱۸۹). البته، بیان این مطالب به‌معنای نفی کامل بُعد ایرانییت از سوی جمهوری اسلامی نیست، بلکه حاکی از اهمیت و اولویت مؤلفه اسلامی از سوی این نظام سیاسی است. در این دوره، مدرنیته پدیده‌ای تحمیلی و وارداتی قلمداد شده که می‌بایست آن را از ریشه برانداخت (ازغندی ۱۳۸۶: ۳۱؛ دهقانی ۱۳۸۶: ۷۶، ۷۷) و به‌جای آن، نظام فکری و فرهنگی ملهم از ارزش‌های اسلامی و شیعی را در کشور حاکم کرد (زهیری ۱۳۸۹: ۱۳۹).

اما با تمام این‌ها می‌توان گفت که «جریان مدرنیته، با وجود نداشتن ریشه‌ای پرقدمت در جامعه ایران، طی یک قرن اخیر به جریانی نیرومند و تأثیرگذار در عرصه‌های مختلف این جامعه مبدل شده است» (نقیب‌زاده ۱۳۸۱: ۲۰۰)، به‌طوری‌که آن‌چه امروزه از نحوه اداره کشور، وضع قانون، نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، نظام انتخاباتی، نظام بوروکراتیک، نظام آموزشی، شیوه شهرسازی و معماری، سبک زندگی نوین، و ... در اختیار ایرانیان است،

از مظاهر اصلی مدرنیته به‌شمار می‌رود که حتی فکرکردن دربارهٔ زیستن بدون آن‌ها دشوار است، چه برسد به عملی کردن آن.

درواقع، در این‌جا، سخن این است که تأثیرپذیری هویت و جامعهٔ ایرانی از مدرنیته در طی یکی دو قرن اخیر تنها به صرف بهره‌گیری از جنبهٔ سخت‌افزارانهٔ مدرنیته یعنی آثار و تکنولوژی و مؤسسات تمدنی غرب بر نمی‌گردد، بلکه به آشنایی ایرانیان با جنبهٔ نرم‌افزارانهٔ مدرنیته، یعنی مؤلفه‌هایی مانند دموکراسی، قانون، آزادی، انسان‌مداری، توسعه، و ... نیز مربوط می‌شود که در ذهنیت بسیاری از آنان تأثیر گذاشته و نوع نگاه و جهان‌بینی‌شان را نسبت به کیستی خود و مفاهیم و موضوعات سیاسی و اجتماعی و محیط‌های داخلی و بین‌المللی دست‌خوش تحول و دگرگونی کرده است. به‌طور کلی، شکل‌گیری جنبش‌های ملی و فراگیری چون مشروطه و انقلاب اسلامی، که بر حکومت مردمی و دموکراتیک و کنارگذاشتن نظام استبدادی تأکید داشتند، درکنار جنبش‌های محلی معطوف به دموکراسی‌خواهی و آزادی‌گرایی، ملی‌کردن صنعت نفت، و تحركات معطوف به برابری، عدالت، و ... از نمودهای تأثیرپذیری ایرانیان از مدرنیته است.

۶. نتیجه‌گیری

هویت ملی امروز ایران هویتی کهن و تاریخی و در کش‌وقوس با مؤلفه‌های هویتی مدرن است. این هویت از لحاظ تاریخی قرن‌ها پیش و در دورهٔ باستان ایجاد شده و توانسته است پایداری و پویایی خویش را در سیر تحولات به امروز تداوم بخشد. به‌طور کلی، از آن‌جاکه هویت ملی در ایران همانند هویت ملی دیگر جوامع حالتی ترکیبی و انباشتی داشته و از مراحل مختلف تاریخی عناصری را جذب و هم‌راه خود کرده است، می‌توان گفت که هویت مذکور تشخصی است که در سیر تحول تاریخی و در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی چند هزارسالهٔ کشور ایران تجلی پیدا کرده است و بر این اساس، تنها به دورهٔ تاریخی خاصی مربوط و محدود نمی‌شود؛ به‌عبارتی، هویت ملی ایرانی امری ایستا و ثابت نیست و همواره در حال تحول و شدن است. بر همین اساس است که می‌توان گفت ایران باستان، اسلام، و مدرنیته هرکدام با غلظت‌های متفاوت در شکل‌گیری هویت ملی ایران و تعریف ایرانیان از چیستی و کیستی خود نقش داشته و دارند، هرچند که نقش و تأثیر ارکان اول و دوم مهم‌تر و عمیق‌تر است.

درباره چگونگی رابطه میان این ارکان می‌توان گفت ارتباط ایرانیت و اسلامیت و خصوصاً شیعه در حوزه هویت ملی در طول تاریخ خود مبتنی بر اصل همکاری و تلفیق بوده‌اند. رابطه مدرنیته با ارکان اسلامی و باستانی نیز نفوذ و نقش آن در هویت ملی امروزین و نگرش‌های هویتی اعضای جامعه ایران طی تاریخ معاصر جدی و مهم است، به طوری که این مهم با مراجعه به تحولات سیاسی-اجتماعی گسترده در جامعه ایران و شکل‌گیری دیدگاه و نظریات متفاوت در این دوره قابل مشاهده است. بنابه دلایل و شواهد تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی می‌توان گفت که بین ارکان ایرانی و اسلامی هویت ملی ایران با رکن مدرن این هویت در برخی جنبه‌ها نوعی وام‌گیری و تداخل وجود داشته و دارد که این مسئله خود ناشی از اقتضائات جامعه متنوع ایران است، اما توفیق مطلوب در مؤلفه‌های مدرن در نسبت با دیگر ارکان هویت تاریخی ایران هنوز به نحو کامل صورت نگرفته است و مدرنیته در حال حاضر از مهم‌ترین مسائل معاصر ایران خصوصاً در حوزه هویت ملی به حساب می‌آید. این بحث می‌تواند در قالب موضوعات جزئی‌تر دنبال شود.

کتابنامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «هویت ایرانی در گستره تاریخ»، فصل‌نامه مطالعات ملی، دوره ۴، ش ۱۵.
- احمدی، حمید (۱۳۸۴)، «دین و ملیت در هویت ایرانی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۷.
- احمدی، حمید (۱۳۹۰)، بنیادهای هویت ملی ایرانی: چهارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۹)، مدرنیته زایا و تفکر عقیم، تهران: ققنوس.
- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۵)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: قومس.
- استوار، مجید (۱۳۹۴)، «بررسی تأثیر ابعاد نمادین جهان ایرانی بر ذهنیت ایرانیان»، فصل‌نامه سیاست، دوره ۴۵، ش ۳.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، تهران: تمدن ایرانی.
- اشرف، احمد (۱۳۷۲)، «هویت ایرانی»، فصل‌نامه فرهنگی و اجتماعی گفت‌وگو، ش ۳.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵)، هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه حمید احمدی، تهران: نی.

مسئله هویت ملی ایران ... (عبدالرحمن حسینی فر و مجید عباس‌زاده مرزبالی) ۵۷

- الهی‌منش، محمدحسن (۱۳۸۶)، «بررسی نگرش سیاسی نخبگان ایرانی: لایه‌های تمدنی و هویت ملی در ایران»، فصل‌نامه راه‌برد، ش ۴۵.
- اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳)، *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: تمدن ایرانی. بشیریه، حسین (۱۳۸۳ الف)، *عقل در سیاست*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳ ب)، «توسعه سیاسی و بحران هویت ملی»، در: *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*، گردآوری و تدوین داوود میرمحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی. بهنام، جمشید (۱۳۸۶)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فرزانه‌روز.
- بیگللو، رضا (۱۳۹۳)، «ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران»، فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۲، پیاپی ۵۸.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۵)، *موانع توسعه فرهنگی در ایران*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹)، «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، فصل‌نامه مطالعات ملی، دوره ۲، ش ۵.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی هویت ایرانی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حافظنیا، محمدرضا و علی‌ولی قلی‌زاده (۱۳۸۶)، «دولت صفوی و هویت ایرانی»، فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۳۲.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۹۳)، *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: سمت.
- خدایی، ابراهیم و محمد مبارکی (۱۳۸۷)، «سرمایه اجتماعی و هویت»، فصل‌نامه ره‌یافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۱۶.
- خلعتبری، اللهیار و محسن لطف‌آبادی (۱۳۹۳)، «آگاهی تاریخی و کارکرد آن در شکل‌دهی به هویت ایران دوره ساسانی»، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ش ۱۴.
- دهقانی، سیدجلال (۱۳۸۶)، «گفتمان اصول‌گرایی عدالت در سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد»، *دوفصل‌نامه دانش سیاسی*، ش ۵.
- دیلمقانی، فرشید و محمدعلی قاسمی ترکی (۱۳۹۷)، «جایگاه هویت ملی در ایران، نگاهی به تطور تاریخی، الگوها، و سیاست‌های هویت ملی»، فصل‌نامه پژوهش‌نامه تاریخ، ش ۵۲.
- ربانی، جعفر (۱۳۸۱)، *هویت ملی*، تهران: انجمن اولیا و مربیان.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳)، *معرکه جهان‌بینی‌ها*، تهران: احیای کتاب.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۶)، *مشکله هویت ایرانیان امروز*، تهران: نی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۷)، *مشروطه ناکام*، تهران: کویر.

- زهیری، علی‌رضا (۱۳۷۹)، «هویت ملی ایرانیان»، فصل‌نامه علوم سیاسی، دوره ۳، س ۳، ش ۱۲.
- زهیری، علی‌رضا (۱۳۸۹)، *جمهوری اسلامی ایران و مسئله هویت ملی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۴)، *ایران و جهانی شدن*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱)، «گوناگونی فرهنگی و ضرورت پاس‌داری از آن»، فصل‌نامه مطالعات فرهنگ ارتباطات، دوره ۱۳، ش ۲۰.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۶)، *ایرانیان و هویت ملی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شعبانی، رضا (۱۳۹۲)، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس.
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵)، *ایرانیت، ملیت، قومیت*، تهران: جهان کتاب.
- شهبازی، شاپور (۱۳۹۵)، «تاریخ ایده ایران»، در: *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۶)، *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: مرکز.
- فتح‌الهی، محمدعلی (۱۳۹۱)، *شکل‌گیری ملیت ایرانی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- قاسمی، علی‌اصغر و غلام‌رضا ابراهیم‌آبادی (۱۳۹۰)، «نسب هویت ملی و وحدت ملی در ایران»، فصل‌نامه راه‌برد، دوره ۲۰، ش ۵۹.
- قالیباغ، محمدباقر و محمدهادی پوینده (۱۳۹۰)، «تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت ملی (مطالعه موردی: ایران)»، فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۴۵.
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۴)، «بنیادهای جغرافیای فرهنگ ایرانی»، فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی، ش ۱، پیاپی ۲۸.
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹)، *ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی*، تهران: مطالعات راه‌بردی.
- کبیری، افشار (۱۳۸۹)، «بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران»، در: *مجموعه مقالات کنکاشی در هویت ایرانی*، به‌کوشش ابراهیم حاجیانی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- کریمی، عاطفه (۱۳۹۹)، «سه روند هویتی در فرهنگ ایرانی»، پایگاه خبری حقوق‌نیوز، کد خبر: ۲۶۵۳۸۴.
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- گودرزی، غلام‌رضا (۱۳۸۶)، *تجدد ناتمام روشن‌فکران ایران*، تهران: اختران.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷)، *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران*، با تأکید بر دوره صفویه، تهران: تمدن ایرانی.

- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه بهروز به فروزی، تهران: جامی.
- لقمان‌نیا، مهدی و احمد خامسان (۱۳۸۹)، «جایگاه هویت ملی در نظام آموزش و پرورش ایران»، فصل‌نامه تحقیقات فرهنگی، دوره ۳، ش ۲.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷)، *دموکراسی و هویت ایرانی*، تهران: کویر.
- مجتهدزاده، پیروز و سهراب عسگری (۱۳۸۹)، *جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک (عمومی و ایران)*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- مرتضایی فریزه‌ندی، کبری و افسانه ادریسی (۱۳۹۳)، «هویت‌یابی ملی در فضای رسانه‌ای»، فصل‌نامه مطالعات ملی، دوره ۱۵، ش ۵۸.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)، *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران: باغ آدینه.
- مقدس جعفری، محمدحسن، داور شیخاوندی، و حامد شریف‌پور (۱۳۸۷)، «رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان کرد (مطالعه موردی: دانشگاه پیام نور سقز)»، فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۳۳.
- میرزایی، علی اصغر (۱۳۹۸)، «واکاوی سیاست‌های پادشاهی هخامنشی در شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی»، فصل‌نامه مطالعات ملی، س ۲۰، ش ۴، پیاپی ۸۰.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۵)، *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.
- میرسندسی، سیدمحمد (۱۳۹۰)، *جامعه‌شناسی تاریخی امنیت در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نجفی، موسی (۱۳۸۷)، *تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان (کرسی نظریه پردازی)*، تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- نصری، قدیر (۱۳۸۷)، *مبانی هویت ایرانی*، تهران: تمدن ایرانی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱)، *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نورایی، مهرداد (۱۳۹۴)، «تحلیلی درباره تنوع قومی و هویت ایرانی از نظرگاه تاریخی»، فصل‌نامه جامعه‌پژوهی فرهنگی، س ۶، ش ۱.
- نوری، هادی (۱۳۹۴)، «بینش جامعه‌شناسی تاریخی»، دو فصل‌نامه جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۷، ش ۲.
- نیولی، گرارد (۱۳۹۵)، «ایده ایران و هویت ایرانی در ایران باستان»، در: *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی.
- هوار، کلیمان (۱۳۶۳)، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- Eisenstadt, S. N. (2001), "The Civilizational Dimension of Modernity", *International Sociology*, vol. 16, no. 3.
- Kent, S. E. (2000). "Historical Sociology", in: *Encyclopedia of Sociology*, Edgar F. Borgatta and Rhonda J. V. Montgomery (ed.), New York: Mcmillan Reference USA.
- Smith, A. (2000), *The Nation in History; Historiographical Debates about Ethnicity and Nationalism*, Polity Oress.
- Wagner, P. (2008), *Modernity as Experience and Interpretation: A New Sociology of Modernity*, London: Polity.
- Woodward, K. (2000), *Questioning Identity: Gender, Class, Nation*, London: Rutledg.